

مجلس چهارم



گنج های
قدیمی



گنج چهارم

ساده زیستی و قناعت

ستاد امر به معروف و نهی از منکر مازندران
معاونت تبلیغ حوزه علمیه مازندران

فهرست

گنج چهارم : ساده زیستی و قناعت ۴

چیستی قناعت ۴

قناعت ۵

قناعت و تنبلی ۶

به بهانه زهد تنبلی نکنیم ۷

قناعت امیرالمومنین علیه السلام ۸

نشانه خوشبختی ۱۲

چرا قانع نیستیم ؟ ۱۳

۱- چشم و هم چشمی ۱۳

۲- حرص و طمع ۱۳

داستان پیرمرد و هارون الرشید ۱۳

۳- نشناختن حقیقت دنیا ۱۵

انواع فقر ۱۶



- آثار قناعت در زندگی ۱۸
- ۱- رضایت خداوند متعال ۱۸
- ۲- موجب عزت انسان ۱۹
- داستان پیرمرد فقیر ۱۹
- ۳- سبکی حساب در قیامت ۲۲
- ۴- خوشی زندگی ۲۲
- ۵- شکرگزاری ۲۲
- زن شکر گزار ۲۳
- لطیفه : ۲۴
- فقیر شکر گزار ۲۵



گنج چهارم : ساده زیستی و قناعت

یکی دیگر از گنج های قدیمی گنجی به نام ساده زیستی و قناعت است. قدیم مردم اهل قناعت بودند و شکر گذار خداوند متعال، در این جلسه می خواهیم در مورد قناعت که واقعا گنجی تمام نشدنی است صحبت کنیم

چیستی قناعت

قناعت در لغت به معنای خرسندی، رضا به قسمت، بسنده کردن، بسنده کاری، راضی شدن به اندک چیز، خرسند گردیدن به قسمت خود، آسان قرار گرفتن در مآكل و مشارب و ملابس و غیر آن و راضی شدن بدانچه سد خلل کند از هر جنس که اتفاق افتد گفته اند.^۱

فرهنگ‌شناس قرآنی راغب اصفهانی می‌نویسد: قناعت در لغت به معنای اکتفا کردن به اندک از آنچه مورد نیاز است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۱۳؛ ذیل واژه قنع) ابن منظور،

^۱ - (نگاه کنید: لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ‌نامه معین، ذیل واژه قناعت)



«قنع» را به «رضی» و «قناعت» را به «الرضا بالقسم»، رضایت داشتن به قسمت خود، معنا کرده است.^۱

قناعت

وَأَنْزَلَ سَاحَةَ الْقَنَاعَةِ بِاتِّقَاءِ الْحِرْصِ وَادْفَعِ عَظِيمَ الْحِرْصِ

بِإِيَّارِ الزَّهَادَةِ وَاسْتَجْلِبِ حَلَاوَةَ الزَّهَادَةِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ؛^۲

امام باقر صلوات الله علیه در حدیث شریفی که برای جابر بیان کرده‌اند می‌فرمایند: با پرهیز از حرص، در عرصه قناعت نازل شو، و با انتخاب زهد و وارستگی، حرص بزرگ را از خود دور کن و به وسیله کوتاه کردن آرزوها، حلاوت زهد را کسب کن! در این سه جمله که کم و بیش به هم مربوط‌اند چند مفهوم اخلاقی ذکر شده که همه با آنها آشنا هستیم؛ قناعت در مقابل حرص، زهد در مقابل وابستگی به دنیا، و کوتاه کردن آرزو در مقابل آرزوهای طولانی. در مفهوم آنها و در تطبیق آنها بر

^۱- لسان العرب، ذیل واژه

^۲- تحف العقول، ص ۲۸۵.



مصادیق، اندکی ابهام وجود دارد. قناعت یعنی انسان به آنچه دارد و برای او میسر است اکتفا کند.

قناعت و تنبلی

آیا همیشه و همه جا انسان باید به آنچه دارد اکتفا کند و این قناعت مطلوب محسوب می‌شود؟ آیا نباید برای زندگی خویش کار و تلاش انجام ندهد؟ آیا تلاش برای پیشرفت در عرصه اقتصاد و سایر عرصه‌ها نامطلوب است؟ آیا انسان همیشه باید به نان و پنیری اکتفا کند و شکر خدا را به جا آورد؟ از طرف دیگر حرص مفهومی ضد ارزشی است و در بعضی از روایات یکی از پایه‌های کفر شمرده شده است. حال اگر حرص مذموم است یعنی همیشه انسان باید هم‌متی کوتاه داشته باشد و به دنبال چیزهای بااهمیت نرود؟ افراد تنبل از این مفاهیم این‌گونه استفاده می‌کنند. چون حال و حوصله کار کردن زیاد ندارند می‌گویند: «ما اهل قناعت‌ایم و حرص نمی‌ورزیم!» در واقع تنبلی خود را می‌خواهند با این مفاهیم توجیه کنند. سؤال دیگر این‌که مفهوم آرزوی کوتاه با مفهوم علو همت که محبوب



خداست چگونه جمع می‌شود؟ مصداق همت بلند کجاست و مصداق آرزوی کوتاه کدام است؟ این سؤال‌ها نکته‌های ابهامی است که در اطراف این سه جمله وجود دارد و اگر خدای متعال توفیق دهد توضیح مختصری در باره آن‌ها عرض می‌کنم.

به بهانه زهد تنبلی نکنیم

اصولا باید بین دو امر فرق بگذاریم؛ یکی دل بستن به لذات زندگی دنیا و هدف قراردادن زخارف و لذایذ دنیا که این همان حب دنیای مذموم است و در روایت ریشه همه بدی‌ها شمرده شده است **حَبِّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ^۱** و دیگری کار و تلاش و آبادانی دنیا. کسی که لذایذ دنیا برای او هدف باشد طبعاً به مسایل معنوی و اخروی چندان بهایی نمی‌دهد. حتی افرادی هم که معتقد به آخرت و امور معنوی هستند عملاً در بسیاری از موارد، امور دنیایی را مقدم می‌دارند. این حب دنیا در آیات و

^۱-بحارالانوار، ج ۵۱ ص ۲۵۸.



روایات علامت کفر شمرده شده است وَ وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ

شَدِيدٍ * الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ^۱

وای بر کافران از مجازات شدید! همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند در واقع ایمان‌شان مشکل دارد.

به طور کلی توجه به لذائذ دنیا يك بحث است و تلاش در امور دنیا اعم از کار کردن، کسب درآمد، آبادانی زمین، پیشرفت علمی و مانند این‌ها بحث دیگری است. می‌دانیم که در بین همه کسانی که ما در دنیای اسلام به عنوان زاهد و بی‌اعتنا به دنیا می‌شناسیم بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه سرآمد است.

قناعت امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر هزار بار داستان زهد علی علیه‌السلام را بخوانیم باز هم تازگی دارد. فرمانده بود که در میدان جنگ، خود بر کفش پاره‌اش

^۱-ابراهیم، ۲ و ۳.



وصله می‌زد و آن‌گاه که ابن عباس در این باره از او سؤال می‌کند، کفش را به او نشان می‌دهد و از او قیمت کفش را می‌پرسد. ابن عباس در پاسخ می‌گوید: کسی بابت این پولی نمی‌دهد. آن‌گاه می‌فرماید: «به خدا قسم! ارزش این لنگه کفش برای من از حکومت کردن بر شما مردم بیشتر است؛ مگر این‌که حقی را احقاق یا باطلی را انکار کنم.» اما همین سمبل زهد در عالم، چند قنات به دست خویش ایجاد کرد. کلنگ می‌زد و پیش می‌رفت و وقتی به آب می‌رسید می‌گفت: این را وقف فقرا کردم. هنوز در اطراف مدینه چاه‌هایی به نام آبار علی وجود دارد و چاه‌های علی معروف است. هسته‌های خرما را به دوش می‌کشید و دانه دانه آن‌ها را می‌کاشت. هنگامی که سبز می‌شد با دست خویش آن‌ها را آبیاری می‌کرد تا درختان تنومندی می‌شدند. از آن‌ها مراقبت می‌کرد و هنگامی که به بار می‌نشستند آن‌ها را وقف فقرا می‌کرد. فعالیت‌های علی علیه السلام هیچ منافاتی با زهد و بی‌رغبتی او به امور دنیا نداشت. او این فعالیت‌ها را چون خدا دوست داشت انجام می‌داد. خداوند یکی از وظایف انسان را آباد کردن زمین قرار داده

است. خداوند دوست دارد که زمین بایر نماند و درخت‌ها خشک نشوند. قرآن می‌فرماید: **هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا؛**^۱ اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما وا گذاشت. « یعنی از انسان‌ها می‌خواهد که زمین را آباد کنند. علی‌علیه‌السلام کار و تلاش می‌کرد و چون به بار می‌نشست آن را به فقرا می‌بخشید؛ اما ما معمولاً وقتی زاهد و قانع می‌شویم که کاری از دستمان برنیاید یا از روی تنبلی حال و حوصله‌اش را نداشته باشیم. باید مراقب باشیم که خودمان را فریب ندهیم. چون از ویژگی‌های انسان این است که حتی خودش را فریب می‌دهد. ابتدا ممکن است متوجه حقیقت باشد، اما خودش را به غفلت می‌زند و کم‌کم باورش می‌شود. پس فعالیت و کار و تولید وظیفه‌ای است که خدا از انسان خواسته است و باید انجام دهد، اما زهد و قناعت به دل انسان مربوط می‌شود. انسان نباید دل‌بستگی به دنیا پیدا کند. آن‌جا که وظیفه دارد باید بتواند مال خود را به راحتی ببخشد. برای دادن خمس لازم نباشد مثل

^۱-هود، ۶۱.



آن شخص سفارش کند: دست و پای مرا ببندید و خمس مالم را پرداخت کنید! آنچه مهم است دل بسته نبودن به دنیا و لذت‌های دنیاست.

حال با توجه به توضیحی که درباره این مفاهیم داده شده به سراغ سخن حضرت می‌رویم. تعبیر حضرت درباره قناعت تعبیر بسیار جالبی است؛ بستر بحث این بود که مؤمن در این دنیا در حال کشتی گرفتن با نفس خویش است. حضرت می‌خواهند راه‌هایی را به او نشان دهند که زمین نخورد و سعی کند بر خصم خود پیروز شود. یکی از این راه‌ها رعایت قناعت است. اما حضرت تعبیر بسیار محترمانه‌ای برای قناعت به کار می‌برند و می‌فرمایند: **أَنْزِلُ سَاحَةَ الْقَنَاعَةِ** عرصه مبارکی را ترسیم می‌کنند و می‌گویند: سعی کن وارد این عرصه شوی! یعنی مسأله قناعت خیلی مهم است و شما باید با احترام به قناعت نگاه کنی و سعی کنی آن را کسب کنی. بعد می‌فرمایند: برای این‌که بتوانی در این عرصه وارد شوی و آدم قانعی باشی باید سعی کنی از حرص بپرهیزی. دشمن قناعت حرص است و در



روایات از پایه‌های کفر شمرده شده است. یعنی اگر انسان آن را دنبال کند خواه ناخواه به کفر منتهی می‌شود^۱.

نشانه خوشبختی

از نشانه‌های خوشبختی انسان در زندگی آن است که به اندازه‌ای از امکانات مادی و توانایی مالی برخوردار باشد که مجبور نشود دست به سوی دیگران دراز کند. به منظور در امان ماندن از این پیشامد ناگوار توصیه ای زیادی از ناحیه رهبران الهی برای افراد بشر عرضه شده که از جمله آنها سفارش به پرهیز از سستی و بیکاری و خودداری از اسراف، ریخت‌وپاش در زندگی و ضرورت داشتن برنامه دقیق برای زندگی است.

در این زمینه یکی از مهمترین رهنمودها رعایت اصل قناعت است. امام علی(علیه السلام) می‌فرمایند: «هرکس به آن مقدار از روزی که خداوند قسمت او قرار داده است قناعت کند، از آنچه در دست مردم است بی‌نیاز می‌شود».

^۱-درس‌های اخلاق آیت الله مصباح یزدی / پایگاه معظّم له

چرا قانع نیستیم؟

قناعت نداشتن در زندگی علت های دارد که چرا گاهی انسان به آنچه که دارد قانع نیست.

۱- چشم و هم چشمی

مقایسه کردن زندگی خود با دیگران موجب ناشکری و نارضایتی می شود. نتیجه مقایسه کردن این می شود که انسان کم کم قناعت در زندگی را از دست بدهد و خودش را به زحمت طاقت فرسا بیندازند تا به اصطلاح کم نیاورد و زندگی خود را حتی متاسفانه از راه حرام شبیه دیگران کند

۲- حرص و طمع

داستان پیرمرد و هارون الرشید

در تاریخ نقل شده در سال ۱۷۰ ق، که هارون الرشید خلیفه بود، دوست داشت بدون واسطه سخنی را از پیامبر به وسیله شخصی بشنود. اطرافیان او هرچه تفحص کردند، کسی را جز یک پیرمرد لاغر و ضعیف نیافتند که قوای جسمی و طبیعی خود را در اثر کهولت و پیری از دست داده و از حال رفته و فتور و ضعف او را گرفته بود. وی را در زنبیلی گذاردند و با نهایت مراقبت و

احتیاط به دربار خلیفه بودند. هارون بسیار مسرور شد که به آرزوی خود رسیده است و به پیرمرد گفت: ای پیرمرد، تو خودت پیامبر را دیده ای؟ گفت وقتی کودکی بودم، پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول اکرم (ص) برد و من بعد از آن دیگر خدمت آن حضرت نرسیدم، تا رحلت فرمود. هارون گفت: بگو ببینم در آن روز از رسول خدا سخنی شنیدی یا نه؟ گفت: بلی، آن روز از حضرت شنیدم که می فرمود: **يَشِيْبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشْبُ مَعَهُ حَٰصِلَتَانِ: الْحِرْضُ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ**؛ فرزند آدم در حالی که به تدریج پیر می شود، دو صفت در او جوان می شود: یکی حرص و دیگری آرزوی طولانی.»

هارون دستور داد یک کیسه زر به او دادند. همین که پیرمرد را از صحن دربار بیرون بردند، ناله ضعیف خود را بلند کرد که مرا نزد هارون برگردانید، با او سخنی دارم. گفتند نمی شود. گفت کار لازمی دارم. وی را دوباره به دربار برگردانند. هارون گفت: چه خبر است؟ پیرمرد گفت: حضرت سلطان بفرمایید این عطایی که امروز به من داشتید، فقط برای امسال است یا هرساله عنایت خواهید کرد؟ هارون الرشید صدای خنده اش بلند شد و از روی

تعجب گفت: صدق رسول الله (ص) **يَشِيْبُ ابْنُ ءَادَمَ وَ تَشُبُّ مَعَهُ خَصَلَتَانِ: الْجِرْضُ وَ طَوْلُ الْاَمَلِ**. این پیرمرد رمق ندارد و گمان نمی رود تا دربار زنده بماند، حالا می گوید آیا این عطا اختصاص به این سال دارد. حرص ازدیاد مال و آرزوی طولانی، حتی پیرمرد را به جایی می رساند که باز هم برای خود عمری پیش بینی می کند و در صدد اخذ اعطای دیگر است^۱.

۳- نشاخن حقیقت دنیا

دنیا محل آزمایش است دنیا محل سختی است و دنیا عشرتکده نیست. باید نگاه ما به دنیا عوض شود. بعضی با فقر و برخی با ثروت آزمایش می شوند

قرآن می فرماید که فقر بد است. «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى * وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»^۲ «عائل» یعنی محتاج! «اغنی» یعنی تو را غنی کردیم. پیغمبر یادت می آید که تو فقیر بودی، من وضع مالیات را سر و سامان دادم، این پیدا است که آدم وضعش خوب باشد، يك نعمتی است. خدا در

^۱ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

^۲ - (ضحی/ ۶-۸)

نعمت‌هایی که به پیغمبرش داده است، می‌گوید: ۱- «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» یتیم بودی، به تو سرپناه دادیم. «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» متحیر بودی، از تحیر بیرون آوردیم. فقیر بودی، زندگی‌ات را سر و سامان دادیم. پس مال خوب است، فقر هم بد است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ»^۱ پناه می‌برم به تو از اینکه کافر باشم، پناه می‌برم به تو از اینکه فقیر باشم. فقر چیز خوبی نیست. البته يك فقر خوب است.

انواع فقر

ما دو رقم فقر داریم، فقر دو رقم است. یکی فقر تحمیلی است، یکی فقر انتخابی است. فقر انتخابی خوب است. یعنی درآمد هست، اما چون حرام است، من روی گونی می‌نشینم و روی قالی حرام نمی‌نشینم. من این گونی را انتخاب می‌کنم. این

^۱- (الکافی / ج ۴ / ص ۴۰۲)

فقر خوب است. فقر تحمیلی یعنی چه؟ یعنی دیگران حقت را بخورند، فقیر نگهت دارند. فقر تحمیلی یعنی چه؟ یعنی به خاطر بی‌سوادی فقیر شده‌ای! به خاطر بی‌همتی فقیر شده‌ای! به خاطر تن‌پروری فقیر شده‌ای! به خاطر استثمار دیگران فقیر شده‌ای! دیگران تو را استثمار کرده‌اند. این فقرها تحمیلی است. اما فقر انتخابی! قرآن راجع به فقر انتخابی می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ این‌ها می‌توانستند پول دار باشند. خودشان! يك دانشجو می‌تواند مثلاً برود دنبال يك کاری و پول هم پیدا کند، اما تشخیص می‌دهد که علم بهتر از پول است. با حداقل هزینه، زندگی می‌کند که با سواد شود. يك طلبه همین‌طور طلبه که بیل به کمرش نخورده است، بستگان همین طلبه تجارت می‌کنند، کار می‌کنند، کشاورزی می‌کنند، پول‌دار هستند. این چون رفته است که با فقه آشنا شود، این انتخاب کرده است. پس فقر دو نوع است. فقر انتخابی کمال است، فقر تحمیلی بد است.

^۱- (بقره/ ۲۷۳)

پس مال دنیا خوب است. زینت است، خیر است، قوام است، فضل الهی است، حسنه است، مدد الهی است. این‌ها خوب است. اما معنای خوب این نیست که ما سرگرم جمع مال بشویم. قرآن می‌فرماید که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ»^۱ اموال و سرمایه شما را غافل نکند. غافل نکند. دنیا خوب است، اما به چه اندازه خوب است؟ به اندازه‌ای که شما غافل نشوید.^۲

آثار قناعت در زندگی

قناعت آثار فراوانی دارد من در این جلسه به پنج اثر قناعت

در زندگی اشاره می‌کنم

۱- رضایت خداوند متعال

اولین اثر قناعت این است که هم انسان از خدا راضی است

و هم خدا از انسان راضی می‌شود

^۱- (منافقون / ۹)

^۲- برنامه درسهایی از قرآن استاد قرائتی سال ۸۹، تربیت اقتصادی، ص: ۴

امام صادق علیه السلام فرمودند: **مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ.**

هر کس بمعاش اندک خدا راضی گردد، خدا هم بعمل اندک او راضی شود.

۲- موجب عزت انسان

یکی دیگر از آثار ارزشمند قناعت این است که موجب می شود انسان عزت خودش را حفظ کند خدای نکرده دستش جلوی دیگران دراز نگردد یکی از گنج های قدیمی بزرگان ما در قدیم همین بود که اهل قناعت بودند تا خدای نکرده موجب ذلت آنها نشود.

داستان پیرمرد فقیر

در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۹ روایتی زیبا به چشم می خورد که خیلی زیبا است. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله حال زندگیش سخت شد همسرش گفت: کاش خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتی و از او چیزی می خواستی، مرد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما

درخواست کند به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش بی‌نیاز کند، مرد با خود گفت: مقصودش جز من نیست، پس بسوی همسرش آمد و به او خبر داد.

زن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بشر است (و از حال تو خبر ندارد) او را آگاه ساز، مرد خدمتش آمد و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما درخواست کند به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش بی‌نیاز کند، و تا سه بار آن مرد چنین کرد.

سپس رفت و کلنگی عاریه (امانت) کرد و به جانب کوهستان شده بالای کوه رفت و قدری هیزم برید و بیاورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را بخانه برد و بخورد، فردا هم رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و همواره کار می‌کرد و اندوخته می‌نمود تا خودش کلنگی خرید، باز هم اندوخته کرد تا دو شتر و غلامی خرید و ثروتمند و بی‌نیاز گشت.

آنگاه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمد و چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود، من که بتو گفتم: هر

که از ما سؤال کند باو عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش
بی‌نیاز کند.^۱

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَوْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ:

مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، فَهُوَ مِنْ أَعْيَى النَّاسِ^۲

امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: هر کس آنچه

خدا روزیش کند قانع باشد، بی‌نیازترین مردم است.

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اسْتَدَّتْ خَالَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَسَأَلْتَهُ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ ص قَالَ مَنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ فَقَالَ الرَّجُلُ مَا يَعْني غَيْرِي فَرَجَعَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَعْلَمَهَا فَقَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَشَرٌ فَأَعْلِمُهُ فَأَتَاهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ حَتَّى فَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ ذَهَبَ الرَّجُلُ فَاسْتَعَارَ مِعْوَلًا ثُمَّ أَتَى الْجَبَلَ فَصَبَدَهُ فَقَطَعَ حَطْبًا ثُمَّ جَاءَ بِهِ فَبَاعَهُ بِنِصْفِ مَدٍّ مِنْ دَقِيقٍ فَرَجَعَ بِهِ فَأَكَلَهُ ثُمَّ ذَهَبَ مِنَ الْعَدِّ فَجَاءَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبَاعَهُ فَلَمْ يَزَلْ يِعْمَلُ وَيَجْمَعُ حَتَّى اشْتَرَى مِعْوَلًا ثُمَّ جَمَعَ حَتَّى اشْتَرَى بَكْرَيْنِ^۱ وَغُلَامًا ثُمَّ أَنْزَى^۱ حَتَّى أُبْسِرَ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَعْلَمَهُ كَيْفَ جَاءَ يَسْأَلُهُ وَكَيْفَ سَمِعَ النَّبِيَّ ص فَقَالَ النَّبِيُّ ص فُلْتُ لَكَ مَنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۳۹

۲- کافي (ط - دار الحديث)، ج ۳، ص: ۳۶۰

۳- سبکی حساب در قیامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمودند:

اقْنَعْ بِمَا أُوتِيَتْهُ يَخْفَ عَلَيْكَ الْحِسَابُ^۱ به آنچه داده شدی قناعت

ورز تا حساب روز قیامت بر تو سبک و آسان شود.

۴- خوشی زندگی

امام علی(ع) می‌فرماید: **اطيب العيش القناعة؛** خوش‌ترین

زندگی، با قناعت است.^۲

۵- شکرگزاری

پنجمین آثار و برکات قناعت این است که انسان همواره

شاگرد نعمت‌های خدا است نیمه پر لیوان را نگاه می‌کند و

بخاطر نعمت‌های که خداوند متعال داده است شکر خدا را می

کند

^۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص: ۱۸۷

^۲- (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۳۹۱، ح ۸۹۸۲)

روزی حضرت عیسی در مناجاتش با خداوند عرضه داشت:
پروردگارا دوستی از دوستانت به من بنما، خطاب رسید به
فلان محل برو که ما را در آنجا دوستی است، مسیح به آن محل
موعود رفت زنی را دید که نه چشم دارد و نه دست و نه پای، روی
زمین افتاده و زبانش مترنم به این ذکر است:

« الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه »

خدا را بر نعمتهای ظاهریاش سپاس و بر نعمتهای باطنیاش
شکر.

آن حضرت از حالت آن زن شگفت زده شد، پیش رفته و به او
سلام کرد، زن گفت: علیک السلام یا روح الله! فرمود ای زن تو
که هرگز مرا ندیده‌ای از کجا شناختی من عیسی هستم، زن
گفت: آن دوستی که تو را به سوی من دلالت کرد برایم معلوم
نمود که تو روح الله هستی، فرمود: ای زن تو از چشم و دست و
پا محرومی، اندامت تباه شده! زن گفت: خدا را ثنا می‌گویم که
دلی ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر دارم، خدا را به وحدانیت و
یگانگی یاد میکنم که هرچه را میتوان با آن معصیت کرد از من

گرفته، اگر چشم داشتم و به نامحرم نظر میکردم، اگر دست داشتم به حرام میآلودم و اگر پا داشتم دنبال لذات نامشروع میرفتم چه عاقبتی داشتم؟

این نعمتی که خدا به من داده به احدی از بندگانش نداده است.^۱ ما باید دیدمان را عوض کنیم و به نعمتهایی که خدا به ما داده توجه کنیم، نه به کمبودها. یعنی در یک کلام در مسائل مادی به پایین دست خود نگاه کنیم

لطیفه :

کلاغی روی سر شخصی مدفوع کرد آن شخص سریع شروع کرد به شکر کردن .

شخصی سوال کرد : لباست پر از آلودگی شده و شکر می کنی گفت : برای این شکر می کنم که ، اگر گاو پرواز می کرد چه خاکی به سر می کردم .

^۱ - منبع: خزینه الجواهر، صفحه ۳۱۸- پایگاه منبرک

در پایان عرائضم عرض کنم که نتیجه قناعت می شود شکر و حمد و سپاس خداوند متعال یک داستان زیبایی برای شما عرض کنم عنایت کنید خیلی قشنگ است

فقیر شکرگزار

مسمع بن عبدالملک گوید: در سرزمین منا در محضر امام صادق علیه السلام بودیم و مقداری انگور در جلوی ما بود و از آن می خوردیم که فقیری آمد و از امام علیه السلام کمک خواست حضرت سه دانه، انگور به او داد. مرد فقیر آن ها را گرفت و گفت: «الحمد لله...» (حمد برای خدا و پروردگار جهانی است که به من روزی داد.

امام علیه السلام فرمود: بمان تا به تو کمک کنم، آن گاه دو کف دست خود را پر از انگور کرد و به او داد. فقیر گرفت و گفت: حمد برای خدا و پروردگار جهانی است که مرا روزی داد. امام صادق علیه السلام فرمود: باز هم صبر کن و به غلام خود فرمود: چه مقدار درهم نزد تو هست؟ غلام ملاحظه کرد حدود بیست درهم نزد او بود. حضرت آن ها را گرفت و به فقیر داد. فقیر درهم ها را گرفت و گفت: «الحمد لله» خداوند این درهم

ها از آن توست که به من رسید، تو یگانه ای و شریک نداری. امام صادق علیه السلام به فقیر فرمود: همینجا بمان و پیراهن خود را درآورد و به او داد و گفت: بیوش.

فقیر پیراهن را پوشید و گفت: حمد خدایی را که مرا بیوشانید و به امام علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو جزای خیر دهد و رفت. امام دیگر چیزی نفرمود. ما گمان کردیم که اگر آن فقیر برای امام دعا نمی کرد و همچنان حمد و سپاس خداوند می گفت امام علیه السلام همواره به او کمک می کرد، زیرا هر بار که حمد خداوند می گفت: امام علیه السلام به او کمک می کرد^{۱۲}. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خداوند به بنده ای که شکر نعمت را با قلب خود بجا می آورد نعمتی نمی دهد مگر این که مستحق افزایش آن نعمت می گردد قبل از این که شکر قلبی خود را برزبان آورد.

۱- منبع: بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۴۲

۲- منبع: قصه های تربیتی / محمد رضا اکبری، ص ۵۱